

نابودگی شادان

تبرستان
www.tabar-estan.info

در
درفول، اندیشک، شوش

۲

گروه کار، هواداران، چرخگیر فدا، نقش ایران

۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸

تبرستان
www.tabarstan.info

در فضیلت

سار و سجود

در سال ۱۳۴۸ با شروع برنامه های استثمرات گرانه شرکت های خارجی در نواحی
خوزستان - دزفول - دگرگونی بزرگی در منطقه پدید آمد . شرکت " کشت
و صنعت ایران و آمریکا " ، شرکت ایران و آمریکا " و شرکت دیگری بنام " هاوائی "
شروع به فعالیت می کنند . وزارت کشاورزی در آزاری پرداخت پول با چینی
خانه وزینهای دهقانان را تصاحب میکند . دامداری دهقانان در مقابل
دامداری های مدرن این شرکت های امپریالیستی از بین می رود و دهقانان را آواره
و بی خانمان بسوی شهرها جهت یافتن کار میکنند . امپریالیستی
حاضری که به دست دولت و در اثر باصلاح برنامه های صنعتی کردن کشاورزی
و دامداری دولت، شروع به فعالیت کرده اند و در همه موارد از حمایتها ساکها
و دیگر مراجع قانونی و اجرائی دولت برخوردارند . تضاد دهقانان با دولت را
آشکار نموده اند . اکنون تضاد اصلی اهالی ، تضاد بین کارگران با شرکت
کشت و صنعت ایران و آمریکا متعلق به هاشم تراقی است و از طرف دیگر تضاد است
که تمام اهالی - بعلمت غارت زمینها و امها و خانه هایشان توسط این شرکت
با آن دارند و تضاد با این شرکت امپریالیستی ، یعنی تضاد با دولت .
بررسی مربوط به " کشت و صنعت ایران و آمریکا " چند سال قبل توسط رفقا ای
" فدائسی " تهیه و تنظیم گردیده و اکنون بدلیل مورد نیاز بودن آن در
جهت افشای توطئه های این شرکت های امپریالیستی و در نتیجه بالا بردن
آگاهی توده ها نسبت باین موضوع " گروه کار " تصمیم به تکثیر مجدد آن می
نمایند .

" پیش بسوی تشکیل شورای روستائی "
گروه کار و هواداران : سازمان چریک های فدائسی خلق ایران

آغاز فعالیت شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا

متعلق به هاشم سراقی

این شرکت در سال ۱۳۵۱ شروع بکار کرد. زمینها را بوسیله دستگاههای بنام "اسکرپرز" تسطیح کردند. این دستگاه ها چون "گرنیز" و تراکتور ۲۴ ساعته مشغول بکار بودند. مردم با حضرت بو نیال دستگاهها روان میشدند. جویها و ریشه های که از زمین بیرون کشیده میشد، جمع آوری میکردند. و به صرف سوخت می رساندند. انسان، شرکت همچولانه پنبه کاشت از روستائیان برای آبیاری و نگهداری استفاده میکردند و در ازا ۱۲ ساعت کار ۱۰ تومان مزد می برداختند. زنها و دخترچه ها را برای وچین پنبه استفاده میکردند و به آنها روزی ۵۰ ریال دستمزد میدادند. در اینجا، وضعیت خان ها باز بهتر از مردم بود. مثلا "کسی بنام نظام رحیمخانی را رئیس حفاظت و براندازش را به سمتهای دیگر شرکت گمارده بودند. زمینهای این روستای چیچال را شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا (متعلق به هاشم سراقی) بود و زمینهای دیگی را شرکت ایران و کالیفرنیا، که یک شرکت آمریکائی میباشد. زمین های روستاهای ردداده، حمید آباد دودآباد و حوالی شوش نصیب شرکتی بنام "هاوائی" گردید. روستائیان روستاهای اخیر، در مقام مقایسه با روستائیان چیچالی، وضع وخیمتری داشته اند. چون چیچالی ها هنوز مقداری از زمینها را کشت میکردند، در حالیکه مثلا "روستائیان روستاهای ردداده و حمید آباد، مدت چهار سال بود که یکجوب زمین را کشت نکرده بود و در این مدت به کارگران

کشاورزی تهذیب شده و در شرکت ها واتی و کارخانه بیشکر هفت تپه به آبیاری

ولی بری به نزدیکی پرداختند .

وضوح د مقامان

بعد از روی کار آمدن شرکت ، د مقامان دیگر از هستی ساقط شدند . دیگر نه زمینی داشتند و نه خانه ای حتی به دامداری نیز نمی توانستند مشغول شوند . شرکت خود به دامداری می پرداخت . بعد از اینکه محصول پنبه و ذرت زمینها درو میشود ، تراقی گله های گوسفندش را در این زمین ها عرضه می کند . ولی دامهای د مقامان زمینی برای چریدن به ارند و بدین علت ناچار میشوند که دامهای خود را نیز بفروشند .

شرکت حتی اجازه نمی دهد که گاو و گوسفند های د مقامان در زمینهای گوسفند محصولش چیده شده است ، بگردند . مثلاً " روزی گاوینی (گاو بان) ، گوسفند گاوش را توی یک مرداب کوده بود که بچرند . اتفاقاً " گاو ها وارد زمینهای تراقی میشوند نگهبان با گاو بان دعواش میشود و گاو بان او را کتک میزند . بخاطر این امر گاو بان را ۵۰۰ تومان جریمه می کنند و بزندان می اندازند .

تنها بعضی وقتها ، شرکت از سر لطف ، زمینهای درو شده را برای مدتی به روستائیان دامدار اجازه میدهد که در آنها ، دامهای خود را بچرانند . مثلاً " دامداری از روستای سگوند بنام یوسف قلی مبلغ نه هزار تومان داده و جای گندم شرکت کالیفرنیا را برای ۴۵ روز اجازه کرده است . روستائیان دیگر بنام رحمان ، باز قسمتی از جای گندم شرکت کالیفرنیا را به مبلغ ده هزار تومان خریده است .

با این وضع دهقانان عملاً " قادر به ادامه دانداری نیستند . حتی دهقانی
که یک دام دارد نمیتواند آذوقه آنرا تهیه نماید . کارگری از روستای جریسه
می گفت : گاوی دارم و باید امروز مقداری علف و پوشال برایش ببرم ولی نظام
رحیمی و تیمسار (رئیس حفاظت) نمی گذارند و میگویند کسی حق ندارد علف و
پوشال بردارد . بگذارید نوری جویها بمانند و از زمین بروند ولی حق ندارند
آنها را باغچه ببرند . خلاصه او هر روز ^{یک گوسفند} علف میبرد و بالاخره
ناچار شده که گازش را بفروشد . میگفت مگر آدم چقدر رودارد . این سه ماهه من
با دوز و کلک علف من بردم تا اینکه دیروز نظام رحیمی گفت که کسی علف
بردارد اخراج است و کسی حق علف چیدن از زمینها را ندارد .

بدین ترتیب ، دهقانان دامهایشان را می فروشند و شرکتهای امپریالیستی با
خرید آنها به قیمت نازل ، برای خود دامداریهای مدرن ایجاد میکنند .
بعنوان نمونه اخیراً " در روستای " رهداد " شرکت هاوائی تمام حیوانات
روستا ثیان را خریده و خود دامداری مدرن تأسیس کرده است .
تکهازمینی که دهقانان اکنون کشت می کنند ، مقداری از زمینهای پشت باغ
است . امسال روستا ثیان ده چیچال غلام ، آنقدر شکایت به سازمان
آب و برق و فرمانداری بردند تا اجازه کشت زمینی - واقع در پشت باغ این
ده متعلق به ولی جارویند - را بدست آوردند . قرار شد که آن چلتوک
(برنج ابقارند) اما وقتیکه ولی جارویند از جریان مطلع شد به سازمان
شکایت برد که : اگر قرار باشد آن زمینها کاشته شود چرامن نکارم سازمان
از ترس روستا ثیان به ولی جارویند جواب رد داد . اما هر روز روستا ثیان
برای گرفتن آب ، سرکانال می رفتند و مسئول ، هر روز امروز و فردا میگرد

تابا آخره موقع گشت تبرنج آنها عقب افتاد و ناچار شدند تبرنج را بدوین خزان
و نشاء کردن مانند گندم در زمینها بپاشند که محصول خوبی بدست نیامد
یکی از روستائیان که فرد آگاهی بود میگفت : " مردم وقتی که از عمل جاری بودند
مطلع شدند او را به فحش گرفتند . چندین روز برای گرفتن آب و کنار کاه
رفتیم و هر روز قول میدادند که فرد امی آیم و آب میدهم . آنقدر طولش داد
که نتوانستیم خزانه چلتوک را بکاریم و همینطور بذر پاشیدیم . ما هر سال هفتس
۴۸ تا ۵۰ کیلو میکاشتیم ، ولی امسال جفتی ۱ کیلو بذر پاشیدیم . گند
آنهم نصفش را می آید خشک کرده است . آب نمادند زمین هم که نداشتیم
ناکند بکاریم . و اما ، گند مکاری امسال ما کشاورزان چیز است نه بی " ،
بعد دهقان آگاه ، شکایت خود را در مورد وضع روستائیان چنین دنبال کرد
" میگویند که انقلاب بسفید ، خیرات را به روستا آورد ولی نمیدانم آن روستاها
کجا هستند تا برویم و ببینیم ، آیا " بعد دهقان آزاده ازشه درود " راست
است ؟ یعنی برآستی آزادیم و خودمان خیر نداریم . یا از گشت و تیغ آزادیم
و در کام بیکاری امیده ایم . بجای گندم ، خرمن فقر درو میکنیم ، گند تا امسال
جفتی ۲۴ کیلو و ما چهارم خودمان (خرمن معادل ۸ کیلو) است . چون
میدانستیم که دیگر گشت نمی کنیم و نمی گذارند حیواناتمان را در زمینها بکار
آنها را فروختیم پول آبیاری هم بابت هر جفت چهل تومان بوده است . مقدار
هم گود شیمیائی ، و زحمت خودمان هم روی سرش . لابد شما انتظار دارید
هر تخم برخاست هفتاد تخم بدهد ؟ نه بابا . نه جانم . " دوره انقلاب
سفید ، از هر تخم فقط يك تخم برخاسته است . وضع روستائیان دوره انقلاب
سفید گریه آوراست . شاید خیال میکنید که طبرستانه دهقانان را خوش

میدیم • نه بابا • ما خود را از دهقانان جدا میدانیم و همیشه خیال میکنیم
که این رادیوی خارجی است ، و از یک کشور خارجی صحبت میکند • همیشه اش
تکرار می کنند برای دهقانان آزادی آورد • ایم ، به آنها زمین داده ایم •
ممکنست منظورشان آقای تراقی باشد • چونکه ما ۴۶ کیلو گندم کاشتیم
و قریب دو بیست تومان خرج کردیم و همان ۴۶ کیلو گندم را برداشت کردیم • •
با اینهمه ، با وجود نداشتن بذ رو آب کافی برای کشتن زمینها دهقانان از
روی اجبار و ناچاری ، هر جا قطعه زمینی بدست می آوردند ، شروع به کاشتن
میکردند • قطعه زمینی بود بنام " فنیسه " که دهقانان از سالها پیش
آنجا زمین می کاشتند و شرکت آنها نگرفته بود • چند تن از روستائیان کسه
زمین برای کشت نداشتند ، آنها کاشتند بعد از مدتی از پاسگاه احضاریه ای
برای آنها آمد که زمین جز منابع طبیعی محسوب میشود ، شما این اجازه
انرا کاشته اید و باید مبلغ ۵۰۰۲ ریال جریمه بپردازید • هر چه روستائیان
گفتند که این زمین را ما سالها دیمی کاشته ایم و مال ما محسوب میشود
بی فایده بود • و ناچار جریمه را پرداختند • یکی از آنها بنام رحیم رحیمی
از پرداخت جریمه خودداری کرد • میگفت : من مزد روزانه ام ده تومان
است حاضرم به زندان بروم ، چون درازای هر روز زندان ، ۵۰ تومان از
از جریمه ام کسر میشود • و به زندان رفت و نهایت دوریال باقی مانده نیز
نصف روز زندانی کشید •

شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا

مسئولین آن

سرپرست شرکت شخص است که قبلاً ارتشی (تیمسار) بود ولی چون

اوضاع شرکت را برای چاپیدن دهقانان و پولدارشدن خود مناسب دید . از
تیمساری استعینقا داد . او جیب لند رور آبی رنگ با پرده آبی زنده ای در
اختیار دارد و روی جاده خاکی به آهستگی حرکت می کند . همیشه بیپنی
بر لب و چکمه ای قرمز برپا دارد . بظاهرخود را مهربان نشان می دهد . فرمانها
را بشیوه ای عظامی صادر میکند . و قهقهه از راه می رسد کس نباید بیکار بماند
هر کس باید خود را بشکلی مشغول نشان دهد . مستولین همه از او بی ترسند
حتی مستر مکی . رئیس آمریکائی شرکت نیز از او حساب می برد و وقتی تیمسار
از راه می رسد او بطریق در میرفت . تیمسار هیچوقت کارگرها و میزان کار آنها
راضی نیست و همیشه میگوید که اصلا "کار نمی کنند یک روز میگفت که شما
هیچوقت کار نمی کنید همه اش می خوابید و وقت تلف می کنید . به سرکارگرها اخطار
می کند که اگر از فردا جدیت نشان داد و برابر ن کنید تنگی را اخراج می کنم .
از مسئولین دیگر شرکت مستر مکی است . او رئیس آمریکائی شرکت است و ما می
۱۲ هزار تومان حقوق میگیرد و یک جیب همیشه زیر پا دارد . میگویند میهند
است و مثل تیمسار سعی می نماید خود را جلوی کارگران همواره حاضری آنها
و مهربان نشان دهد و در پشت سر . همیشه کارگر خرد سالی را یک لحظه
بیکار دید . فوری سرکارگر را احضار کرده و او را تهدید به اخراج میکند . البته
کارگران هم او و هم تیمسار را خیلی خوب شناخته اند کارگران خرد سال به
او سگ زرد و به تیمسار سگ بزرگ نام داده اند .
مکی منزلی در صفی آباد دارد . فردی بنام ابراهیم در خانه اش کار می کند .
ابراهیم درباره زندگی شخصی او ، که مانند زندگی تمام کارگران بیکارند
دو عیش و نوش میگذرد . مطالبی میگفت که البته برای او ، که در تمام عمرش

شاهد زندگی فقیرانه روستائیان و گرسنگی ورنجهای آنان بوده است و این موضوع بسیار عجیب جلوه میکند: "مسی هر شب به کوی چهارم آبان که نزدیک پایگاه وحدتی و مرکز خانه های مهندسین سازمان آب و برق آمریکائی است ۰ می رود ۰۰۰۰۰۰۰۰ در یکی از شب نشینی ها ۰ میزبان ۳۰ هزار تومان صرف خرید و تهیه شام کرده بود ۰ بعد از خوردن ۰ دست جمعی شروع کردند به جفتک اندازی یعنی رقص کردن ۰" در مورد خصوصیات کسی چنین تعریف میکنند: " او فوق العاده از ماری تو سرد و جرات رفتن به پنبه زارها را ندارد ۰ از کارگران مطیع و حرف شنو بسیار خوشش می آید ۰ در تابستانها بیشتر از ساعت ۹ صبح ۰ سر زمین هائی ماسد ۰ شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا از نظر شرایط کار و استثمار کارگران

استثمار کارگران

اکنون کارگران شرکت راد دختران و پسران خود سال تشکیل میدهند و در موقع و جین ۰ تعداد آنها به ۴۰۰-۳۰۰ نفر میرسد ۰ اینها در ازا ۱۲ ساعت کار از ساعت ۵ صبح تا ۵ بعد از ظهر ۰ ۵۰ ریال دستمزد میگیرند ۰ کارشان و جین زمینهای چغندر و پنبه است ۰ هر روز صبح ساعت ۴ از خواب برمی خیزند ۰ سوار تریلی تراکتور شده و بسرکار میروند ۰ ظهرها بین ساعت ۱۲-۱۱/۵ بابت نهار و صرف چای وقت دارند ۰ این برنامه در زمستان و تابستان یکسان اجراء میشود ۰ بچه ها صبحا که بسرکار میروند از سرما میارزند و مادرها با وجودیکه میداند بچه های ۷-۸ ساله آنها توانائی کار کردن را ندارد باز از روی ناچاری ۰ بچه ها را بسرکار می فرستند ۰ مادرها سر

روز بچه های خود را در چادر میبچند تا سرما و رطوبت محیط و بگوشه های آنها آسیب نرساند. مادری که خود و دختر بچه اش روی زمینها شرکت کنار میکردند میگفت: چه کنیم مجبوریم مادران خود زراعتی نداشته باشیم، گاوی هم که داشتیم به علت نداشتن جا فروختیم. شوهرم نیز بیمار و مریض است و باید او را عمل کرد. پسر و در کلاس سوم راهنمایی است و باید خرج او را در آورد (پسر بچه روزهای پنجشنبه و جمعه میآید و در شرکت کار میکند) بچه های بزرگ در مدت نیم ساعت استراحت بهار و غذایشان را بخورند و همزم جهت درست کردن چای جمع کنند و چای بنسازند. که همواره بیش از نیم ساعت طول میکشد مگر دستور داده است: هر کس بعد از وقت و مشغول خوردن چای است و چای او را بپزند دور بچه ها ناچارند چای بخورند یا داغ غورت دهند و یا با لگد سر کارگران بد و بی ریخته شود. در هنگام پنبه چینی در پائیز و چیدن پنبه رابه بچه ها کثرت میدهند. بابت هر کیلو ۲/۵ ریال یک کارگر بزرگ از ساعت ۵ صبح تا ۵ عصر و زحمت میتواند ۲۰ کیلو پنبه بچیند و اکثر کارگران کمتر از ۱۵ کیلو پنبه میچینند. که با این حساب متوسط دستمزد آنها روزی ۲۵ ریال میشود. علاوه بر این کارگران موقع چیدن پنبه نباید کوچکترین غوزه ای را جا بگذارند، و اگر در موقع وزن کردن و برگ و پوشالی میآید پنبه ها مشاهده کنند و چند ریالی کارگر را جریمه میکنند. جریمه کردن رایج ترین کارهاست. بچه ها همیشه صبحا قبل از آمدن بسرکار باید حدود ۲۰ ریال با خود پول خود بیاورند تا حساب خود آنها را با پول خردشان بدهند. اگر کارگر خرد سالی پول خرد نداشته باشد، او را نیز جریمه میکنند. بچه شیطان برای اینکه وزن پنبه هایشان سنگین تر شود آنها را خیس میکردند و یا

نویشان سنگریزه می ریختند که بعد از مدتی این کک لورفت و جریحه شدند .
کارگران وقتی دیدند که در مقابل این همه زحمت چیزی عایدشان نمیشود ،
هنگی دست به اعصاب زدند و از رفتن بسرکار خود داری کردند . خواستشان
این بود که برای چیدن هر کیلو پنبه ۲ حساب کنند و گرنه بسرکار نمیروند .
روز بعد ، تیمسار بسرکار میآید ولی کسی را سرزمینها نمی بیند موضوع را جویا میشود
به او اطلاع میدهند و تیمسار می پذیرد که کیلوش ۲ ریال پرداخت شود و بعد نیال
بچه ها میفرستند که بسرکار بیایند . در واقع ، بدلیل کمی و ناچیزی دستمزد
تیمسار تشخیص میدهد که مقاومت در مقابل این حداقل درخواست ممکنست
عواقب وخیمی داشته باشد و نتیجتاً درخواست آنها را می پذیرد در موقع
پرداخت چغندر ، باز کارگر را با روزی ۵ تومان استخدام کردند . کارگرها
چغندر ها را بار ماشین میکردند و هر چغندری ۶-۵ کیلو وزن داشت . یکروز
زنی از روستای سگوند هر موش چغندری از ماشین بسرش میافتد و خوب بوی مغز
پیدا میکند و می خورد . خودش پایمال میشود و شوکت ، دیناری از این باب است
نمی پردازد از این اتفاقات مرتب پیش میآید پس اینکه شرکت خود را مسئول
کارگران بداند . یکی دیگر از این پیشامدها این است که روزی چغندر
بصورت کارگری میخورد و او را بیهوش میکند .
هوای پنبه زار فوق العاده گرم و دم کرده است و بچه ها که صبح از ساعت
۵ تا عصر در این شرایط کار میکنند گاه طاقت نیآورده و در وسط پنبه زار بیهوش
می افتند . آنها با وجود چنین شرایطی که تحمل آن برای کارگران خردسال
بسیار دشوار است . سرکار حتی حق ندارند که خود را راست کنند . سرکارگر
مدام مواظب آنها میباشد و تا کودکی خواست لحظه ای استراحت کند ،

مزه شلنگی که همیشه در دست دارد و پیمان سیخون می گویند و ای چشم بد
و قتیکه کارگر به این عمل اعتراض کرد . سرکارگر موضوع را به رئیس قسمت میگوید
تا او هم جلوی اسم کارگر بعنوان یکروز جریمه علامت بگذارد . حقوق سرکارگر
روزی ۱۰ تومان است .

نارضایتی و عکس العمل کارگران شرکت در مقابل استعمار شرکت و قوانین تعالمانه
آن بصورت‌های مختلف تجلی مییابد . گاه آنها هنگامیکه سرکارگر حواسش
نیست با بیلیچه های مخصوص و چین و تیشها ^{در پهنه} ریشها را میکنند . درد می
بنام عنبریه (درد ری) که کارگران خرد سال در آن بسیار با روحیه و زورنگ
میباشند و سطح آگاهیشان بالا است با سرکارگرها قرار گرفته بودند تا وقتی
رئیس و چین هست خوب کار کنند و وقتی که اورفت ، بنشینند و کار نکنند ، بهمین
نحو ، اگر تیمسار یا مکی آمد . و چین خود علامتهائی بزرگ داشته بودند
مثلاً " وقتی تیمسار می آمد ، میگفتند زلزله است . اگر مکی می آمد میگفتند
باران است . و اگر رئیس و چین نزدیک میشد ، میگفتند باد است . و بسدین
ترتیب چند لحظه از زیر کارشان ، شانه خالی میکردند . چیزی نگذشت که مکی
به جریان پی برد و گفت مردم این ده خوب کار نمی کنند و باید " فینیش " یعنی
اخراج شوند و آنها را اخراج کردند . فردای آنروز ، تمام اهل آبادی از زن تا
مرد ، از بچه تا پیر ریختند داخل پهنه زار و گفتند یا ما را سرکار بگذارید
و ما نمیگذاریم کار کنید . آنقدر پایداری نشان دادند تا مجبور شدند آنها را
سرکار بگذارند . تابستان رفت و پهنه جمع آوری شد و پائیز موقع کشت چغندر
رسید . باز دختران موقع و چین و پختار دست به اعتصاب زدند کسی جرأت نداشت
یک نفر از آنها را اخراج کند . همگی با هم دست میزدند و به تراقی و مکی فحش

اعتصابات و اعتراضاتی از این نوع همواره جریان دارد یکروز، سوکارگر
 دختر ۱۰ ساله ای بنام ملوک را می بیند بیکار نشسته است. سوکارگر
 میگوید: تو که نمیتوانی کار کنی برو خانه ات دخترک به گریه میافتد و التماس
 میکند که مرا بیرون نکن! ملوک دختر مرد کوری است که هشت سوهائله دارد
 و با فروش ماست امرار معاش میکند. برای ملوک شرفی است. سوکارگر بی پذیرد
 و او را بیرون میکند. دخترهای هم ده ملوک وقتی از این جریان باخبر
 میشوند همگی دست از کار میکشند و با هم دست میزنند و همش میزدند و همگی
 به خانه میروند. سوکارگر به التماس از آنها میخواند که سوکارگر برگردند ولی
 تارتیکه ملوک را بکار نمی پذیرد. شروع بکار نمی کنند.
 نمونه دیگر از اینگونه اعتراضات، از ده "جریه" است. در این ده،
 شرکت میخواست از زمین متقاضیان کار که بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند بهترین شان
 را انتخاب کند. ولی چون برای نامین معاش خود وسیله دیگری ندارند همگی
 از زیره بیرون آمده و بعنوان اعتراض، **بخانه هایشان** بر میگرددند.
 یکروز دیگر تیمسار دستور داده بود که چون کارگران تعدادشان زیاد است
 از هر روستا، تعدادی انتخاب کرده و بقیه را به خانه هایشان بفرستند.
 رئیس قسمت عصر موقع رفتن کارگرها به خانه هایشان، اسم آنهایی که لازم
 داشته میخواند و بقیه را میخواند. اهالی "عبری" بی توجه
 به این انتخاب، فردا حتی کسانی که قبلاً کارگر نبودند سرزمینها حاضر
 میشوند و بی توجه به رئیس شروع بکار میکنند. رئیس قسمت هر چه تذکره دهد
 آنهایی که بخوانده ام از زمینها بیرون بیایند، ولی دخترها به حرف او

اهمیتی نمیدهند. و وقتی که رئیس تهدید میکند همگی به او حمله میکنند
که سوار موتورسیکلت میشوند و با بفرار میکند و جریان را به تیمسار گزارش میدهد
تیمسار چون قاطعیت کارگران را می بیند، بناچار می پذیرد که تمام اهالی
سرکار باشند.

اصال باز شرکت کشت و صنعت آمریکا بود که بنه می کاشت و برای تابستان
اصال باز گرمتر از پارسال بود. باز دختربچه ها و پسر بچه ها بودند که
در ضمن کار از شدت گرما غش میکردند. یکروز دختربچه ای بنام مریم، عیان بنه ها
غش میکند. دخترهای کارگر داد و فریاد برآوردند. تیمسار به کمکشان
می آید و مریم را بدوش گرفته و او را توی جوی آب می اندازد. دخترک بعد از
مدتی بهوش می آید و شروع می کند به گریستن. دختربچه های دیگر با او هموا
شده و بصورت خود چنگ می اندازند. دختران کارگر میگفتند قربان آن وقتی
که خودمان برای خودمان کشت میکردیم و حالا باید برای ۵ تومان جان بکنیم
و حاصل را دیگری بگیرد.

قیلاً "آب یخ نمیدادند. باید توجه داشت که گرمای آن منطقه بسیار
شدید و طاقت فرساست و آب یخ، یکی از نیازات اولیه بشمار میرود. از این
نظر، کارگران سرکارگر را میفرستند که جلوتیمسار را بگیرند و بگویند که کارگران
میگویند اگر برای ما یخ تهیه نشود، سرکار حاضر نمیشویم. تیمسار قبول
میکند که از فردا برایشان یخ بفرستد.

نمونه های فراوانی از هزارت مردم این ناحیه که مگی گویای خشم و نفرت
آنها به این شرکت خارجی و صاحب ایرانی آن (هاشم نراقی) است، را میتوان
از روی اتفاقات روز افزونی در ریاضت که در این منطقه موقوع می پیوندد.

یکروز هاشم تراقی با ماشین کادیلاک (که بین اهالی شایع است که از غلام
رضایه لوی به مبلغ ۲۵۰ هزار تومان خریده) وزن جوانش برای سرکشی
به مزارع آمده بود. زبان روستای غبریه بسویش هجوم آوردند و با فحش
اورا تهدید کردند. تراقی ابتدا آهسته معرفت ولی وقتی سیل زبان عباسی
و پرخاشجو را در مقابل خود دید، با آخرین سرعت پافزار گذاشت.
نموده دیگر از کینه و نفرت اهالی نسبت به ^{کارگران} و کارکنان شرکت بشرح زیر
است:

یکروز موقع پرداخت دستمزد به کارگران همه جمع بودند از جمله علی،
انصاری و یک یهودی که به او مهندس هارونی میگویند و از کارکنان شرکت است.
کارگران خردسال دور حسابدار جمع بودند. هارونی جلو آمد که بچه هارا
کنار بزند و دست به سینه پسری بنام احمد فاعلی گذاشت و او را عقب هل
داد. احمد از این عمل او ناراحت شد و با مشت چنان بصورت هارونی زد که
عینکش بزین برتاب شد. و احمد پافزار گذاشت، چاهلوسها برای دستگیریش
به دنبالش دویدند. احمد در همان حال دو فریاد میکشید: اگر سرور
است خودش بیاید مرا بگیرد تا به او بفهمانم اینجا کجاست.
اهالی کینه و نفرت خود را نسبت به شرکت، بطور مستجمع نیز بروز میدهند
یک روز مردم جیحلی احمد (سدجر) با سر آبیار که پشتیبان تراقی است در
افتادند و چنان او را کتک زدند که روانه بیمارستان شد و بستری گردید.
یکروز جوانی بنام مرید که چند ماه بعد میبایست به سرایزی معرفت، برای
اینکه در این مدت بیگار نماند و در ضمن خرج دوران سر بازیش را در آورده

باشد ، به شرکت مراجعه میکند . ولی هر بار اورا به دلیلی سر می دوانند .
تا بالاخره عصبانی شده جلو مهندس مسئول استخدام را میگیرد و یکبار دیگر
تقاضای خود را تکرار می کند . او باز امروز وفردا میکند که مرید دیگر مهلتش
نمیدهد و تا میتواند مهندس را کتک میزند . با صدای داد و فریاد مهندس عده ای
یککش می آیند و مهندس را از زیر مشت و لگد مرید نجات میدهند . مهندس به
پاسگاه شکایت میرود و زاندارها مرید را دستگیر میکنند و بعد از کتک مفصلی
اورا جرمه میکنند . پیدر مرید با قریه و قوله ، جریمه می شود از
بمسار به پاسگاه شوش سفارش کرده بود هر کس به پاسگاه شرکت و مسئولین
آن شکایت آورد ، او را مفصلا " کتک بزنند .

تضادها و عکس العمل های دیگر دهقانان با شرکت ، ایجاد دامداری
بوسیله هاشم تراقی و اینکه دهقانان دامداران عدالت نداشتن محل چرا ، عبور
به فروش دامهای خود شده اند . تضاد شدید دیگری را بوجود آورده است
که تجلی خود را در عکس العمل های مختلف دهقانان بروز میدهد . برخورد بین
نگهبانان زارع و چوپانان همیشگی است . چند وقت پیش یکی از چوپانان
خادار خم بایک نگهبان دعوا پیش میشود که چوپان پای نگهبان را می شکند .
شکل دیگر از مبارزه دهقانان دامدار ، سعی در غنیمت رسانی به هاشم
تراقی است . مثلا " دزدیدن گوسفند های او ، یکی از شیوه هاست . اخیرا
بسیار راس از گوسفندان او گم شده است که گفته میشود کار نگهبان و چند روستا
دیگر بوده است .

طبقی دهقانان از شرکت کشت و صنعت

ایران و آلمان

نکته قابل توجه در اینجا برخورد دهقانان با زمینها و باغهای غصب شده توسط شرکت است که نشان میدهد دهقانان چگونه بایوست و گوشت خود، غارت زمینها و اموالشان توسط شرکت را لمس میکنند و همچنان زمینها را از آن خود می شمردند. در گذشته، بچه های ده، ربایان باغیان را میگرداند و بندرت وارد باغها میشدند ولی اکنون بچه های ده میگویند باغ مال همه ماست، و شب و روز میوه های باغها را غارت میبرند. و باغیانهای بیچاره نیز از ترس از دست دادن کار خود، لحظه ای آرامش ندارند و همه اش دور باغ میگردند. یکروز رد و باغیان بهم میرسند یکی میگوید از باغ تو هم دزدی میکنند؟ دیگری جواب میدهد: ای بابا، مردم از بس دور باغ میگردم، مثل مگس همواره از کبود بیوار، سدای و زوزشان می آید. همیشه باید چوب بدست باشم. یکی از باغیانها یکروز جلوی یک روستائی را گرفته بود که بچه اش را منع کند تا داخل باغ نشود. آن روستائی چنین جواب داده بود: ای آقا چون بروم چه کسی را میخوری؟ این باغ که از خون ما بوجود آمده برخورد ما حرام است. از نمونه این برخورد در میان دهقانان این نواحی زیاد دیده میشود.

روزی عده ای از جوانان ده دور هم جمع بودند یکی از آنها میگفت، راستی نمیدانم که این باغیان چرا اینقدر خودش را ناراحت میکند (باغیان چون مرد پیریست. اهل آن محل است، جوانان ده احترامش را دارند، اگر کسی جای او بودم می گذاشتم تا همه میوه های آنرا بخورند و میگفتم که من زورم به...

بچه ها نمی رسد • اخراج میگردند ، بکلند روزی ۶۰ ریال قیمت کسه
جوشش را بزنم • واگر باغبان دیگری را بجایش استخدام میگردند ، آنقدر
ادیتش میگردیم تا از این آبادی فرار کند •

خلاصه ، هر روز جوانها و بچه ها در حدود ۲۰ کیلو انار باغها را میخورند و
پرتقالهای سبزرامی چینند و زیر پاله میکنند • و هر بار که بیاباغ میروند بسه
خراب کردن و از زمین بردن هر چه موهه است ، بردارند •

برای روستائیان ، شهرک هم ساخته اند • چهار اتاقی است و هر دو یا ۲ مستراح
و این وضع برای روستائیان ناگوار است که هر دو خوابگاه ، یک مستراح داشته
باشند •

ساختمان این شهرک ، از آجر و سیمان است با خرابان کش (شنی) و سیمان
عمرتی برای دبستان و بیمارستان • هر شهرکی متعلق به چند روستاست •
هر اتاقی رابه قیمت ۴۵۰۰ تومان به روستائیان میفروشند • ولی هیچ یک
از این روستائیان حاضر به زندگی در این شهرکها نیستند و بیشتر ترجیح
میدهند اتاقهای درشوش ، دزفول و اندیمشک اجاره کنند •

روزی رئیس سازمان آب و برق که مسئول ساختمان و تحویل شهرک به روستائیان
است ، بیک روستائی میگوید که ما برایتان شهرک ساخته ایم که از این
خانه های کثیف نجات یابید •

روستائی جواب میدهد : آقا چون ، حالا بگو که من در اتاق طلاکسی
زندگی بکنم ، وقتی که نان ندارم بخورم و شکم خالی است ، اتاق طلاکسی
به چه دردم میخورد •

رئیس سازمان با جواب میدهد : آنکس که زمینها را از شما گرفته ، فکری بحال
شما نمی کند . روستائی میگوید : با آنکس بخواد فکرش را بکند ، من مسروده
مگر فکری بحال جسمم بکند .

تبرستان

www.tabarestan.info

برورد ~~ب~~ین ۵۸
=====